نگاه منتقد

نقدی بر دو رویکرد عمده دوستداران حیات‌وحش

در مذمت شکار

آرش خیراندیش
a.kheyrandish@gmail.com

سال‌هاست در میان فعالان محیط‌زیست در ایران اختلاف‌نظری جدی بر سر تجویز شکار به صورت قانونی یا عدم‌تجویز آن به‌طور مطلق وجود دارد. از یک‌طرف عده‌ای معتقدند که شکار مطلقا باید ممنوع شود و برای این عقیده خود شواهدی از کاهش جمعیت گونه‌های مختلف جانوری ذکر می‌کنند. همچنین عده‌ای از این مخالفان از آن‌جا که مطلقا با کشتن حیوانات- حتی حیوانات اهلی- مخالف هستند نفس شکار را نوعی جنایت تلقی می‌کنند. از طرف دیگر موافقان با شکار قانونی اظهار می‌دارند که این نوع فعالیت از جهاتی مفید به حال حیات‌وحش است مانند این که شکار می‌تواند باعث ایجاد تنوع ژنتیکی بشود یا این که با دادن مجوزهای قانونی شکار می‌توان بهانه را از شکارچیان غیرقانونی گرفت. همچنین عده‌ای نیز به درآمدزایی حاصل از مجوزهای شکار توجه دارند که به‌زعم آنها می‌تواند صرف حفاظت از حیات‌وحش بشود.

به‌زعم نگارنده استدلال‌های دوطرف این منازعه از آنجایی که بیشتر ناظر به دلایل بسیار فنی و در یک مورد کاملا احساساتی است، نمی‌تواند شنونده عادی (غیرمتخصص) را کاملا مجاب کند. نگاهی به عقاید و علایق متن جامعه امروز -همان‌ها که مخاطبان اصلی آموزش محیط‌زیست هستند- نشان می‌دهد که عمل شکار حیوانات به‌طور نسبی هم مذموم و هم- متاسفانه- فعالیتی شجاعانه محسوب می‌شود و مجموعا عقاید واضح و روشنی در این‌باره در میان مردم نمی‌یابیم در حالی که در عقاید اصیل دینی اعم از دین زرتشت و اسلام همیشه شکار امری غیرقابل قبول بوده است به‌طور مثال می‌توان به اعتقاد به ضامن آهو- حضرت رضا(ع)- اشاره کرد که روح ضدشکار بودن موحدین را به وضوح بیان می‌کند. هم‌اکنون با کمال تعجب فیلم‌های حمایت از حیوانات به همراه فیلم‌های شکار هر دو مورد توجه مردم بوده و برای جامعه‌ای که دسترسی زیادی به حیوانات وحشی ندارند مسأله چندان واضح نمی‌نماید. این وضع دوگانه و ضعف در عقیده نسبت به عمل شکار در یک فرد واحد هم به‌طور واضح قابل مشاهده است به گونه‌ای که بعضی افراد بسته به شرایط گاهی طرفدار شکار کردن هستند و گاهی برای حیوانات شکار شده دلسوزی می‌کنند. از آن‌جا که خواست عمومی همیشه منجر به نتایجی عظیم و غیرقابل باور می‌شود بر آن شدم تا با نگاهی صرفا که گامی در جهت تفکر منطقی و مستدل نسبت به محیط‌زیست توسط آحاد جامعه برداشته شود بحث‌های فنی دوطرف نمی‌تواند بر چنین نگاه آموزشی- تربیتی موثر واقع شود زیرا آموزش مقدم بر حفاظت‌های فیزیکی است.

موضوع فرق اختصاصی شکار از آنجایی که باعث گسترش بی‌رحمی و قساوت قلب میان افراد می‌شود از جنبه آموزشی- تربیتی نیز کاملا مردود است. همت علاقه‌مندان به محیط‌زیست اعم از فعالان داوطلب و کارکنان رسمی باید معطوف به جایگزینی مشاغلی مناسب برای شکارچیان معیشتی باشد

در شرایط زمانی و مکانی گذشته که بشر برای نجات از گرسنگی نیاز به شکار حیوانات داشته- و بعضا چنین شرایطی هنوز تکرار می‌شود- حفظ جان انسان مقدم بر حفظ جان حیوانات بوده و به حکم عقل، شکار کردن مجاز بوده است. از زمانی که تعدادی از انسان‌ها صرفا برای تفریح دست به کشتن حیوانات زدند فعالیت جدیدی پیش‌روی طبقه متمول جامعه قرار گرفت که نام آن با نام فعالیت قبلی تفاوتی نداشته اما مفهوم آن به شدت متفاوت است. در فعالیت اول شکار برای حفظ جان انسان‌ها بوده و در فعالیت دوم شکار برای تفریح انسان‌های متمول در نظر گرفته شده است. عدم‌توجه به تفاوت‌های این دو و خلط مبحث باعث وضعیتی شده است که شنونده بی‌اطلاع را سردرگم می‌سازد به گونه‌ای که نمی‌تواند سره را از ناسره تشخیص دهد. عاطفه انسانی اقتضامی کند که هرگونه کشتن حیوانات به قصد و نیت تفریح مردود و محکوم باشد و این حتی شامل قطع کنندگان گیاهان نیز می‌شود، از آن‌جا که گیاهان نیز دارای حیاتند. در طول تاریخ هر جایی که بشر اقدام به شکار تفریحی کرده خطایی غیرقابل دفاع مرتکب شده است. داستان‌ها و نقاشی‌های گذشتگان بیانگر آن است که بعضی از قدرتمندان برای لذت خود اقدام به برگزاری برنامه‌های منظم شکار می‌کردند و در این راه بعضا بسیار معروف بودند. هم‌اکنون در جهان با توجه به ظهور طبقات جدید اجتماعی مواجه با وضعیتی هستیم که در آن افرادی متعلق به طبقه متوسط هم برای تفریح متوسل به شکار می‌شوند و این امر گستردگی بسیار یافته است. واقعیت این است که شکار تفریحی پرورش‌دهنده قساوت قلب در انسان است به گونه‌ای که می‌تواند در رفتارهای شخص بروز کند. مقدم بر هرگونه فعالیتی که در حمایت از محیط‌زیست انجام می‌گیرد احساس عاطفه انسانی نسبت به مخلوقات خداوند قرار دارد. چگونه می‌توان جانی را که خداوند مهربان به جانداران زمین هدیه کرده است صرفا بدین شکل تباه ساخت؟! بر این اساس تصمیم‌گیری برای محدودیت شکار شکلی آموزشی- تربیتی به خود می‌گیرد بدین معنا که هر فعالیتی که در عوض پرورش عاطفه انسانی مشوق بی‌رحمی نسبت به طبیعت باشد به حکم عقل و وجدان ممنوع و محکوم است. به هیچ شکلی نمی‌توان مجوز خونریزی برای تفریح را صادر کرد. حتی اگر در شرایطی با افزایش جمعیت غیرطبیعی گونه‌ای خاص روبه‌رو شویم- چیزی که معمولا خود حاصل دخالت‌های نابجای انسانی است- کشتن حیواتی که توسط کارشناسان ضروری تشخیص داده شده است باید به ماموران قانون- که از روی انجام وظیفه کار می‌کنند- سپرده شود و نه شکارچیان. اصولا خونریزی برای لذت بردن عملی غیرانسانی محسوب می‌شود.

در این‌جا لازم است اشاره‌ای داشته باشیم به این که همیشه بوده‌اند کسانی که حیات‌شان وابسته به شکار فردی و محدود بوده است مانند ساکنان قطب شمال یا کوهنشینانی که در زمستان‌های پربرف گرفتار می‌شدند. عمل این افراد عقلا مجاز بوده اما در هر صورت باید برای حفظ حیوانات چنین افرادی را با فعالیت‌هایی جایگزین آشنا کرد. ضمنا رشد عاطفی و انسانیت اقتضا می‌کند که معیشت این افراد از شکار کردن جدا شده و به فعالیتی دیگر بپردازند. در این‌جا آنانی را که -برای منافع جامعه- دارای مشاغلی هستند که با کشتن حیوانات سروکار دارند باید جداگانه در نظر گرفت. به‌طور مثال شغل ذبح حیوانات از آنجایی که نیاز جامعه را برطرف می‌کند با کمیت و کیفیت مطلوب ضروری است. این خود پلسخی است به آنانی که هرگونه مصرف محصولات حیوانی و از جمله گوشت را مردود می‌دانند. تمدن بشری و از جمله تمدن بالنده ایرانی متکی بر اهلی کردن دام‌ها، رفتار عاطفی با آن حیوانات و برداشت قسمتی از محصولات دامی- در حد تعادل- بوده است که جدا از کشتار حیوانات به قصد تفریح بوده و این خود قسمتی از چرخه طبیعی است. در همین تمدن بالنده رعایت حقوق حیوانات اهلی یک اصل مسلم بوده که در دامداری صنعتی متاسفانه چنین حقوقی رعایت نمی‌شود. اخیرا مباحثی تحت عنوان صدور مجوز برای قرق‌های اختصاصی میان مقامات سازمان حفاظت محیط‌زیست و علاقه‌مندان به حیات‌وحش مطرح شده که طی این مباحث مخالفان و موافقان آن به ذکر دلایل خود می‌پردازند. طبق چنین مجوزهایی افراد می‌توانند ضمن پرورش حیوانات قابل شکار در محدوده‌ای طبیعی که دولت در اختیار آنها قرار می‌دهد ضمن ایجاد امکاناتی برای تکثیر آن و حیوانات اجازه شکار درصدی از آنان را به‌دست می‌آورند. مدافعان چنین طرحی به تجربه‌های مشابه در کشورهای دیگر اشاره کرده و این فعالیت را عرصه‌ای برای تخلیه هیجانات شکارچیان دانسته و بر درآمدزایی آن تأکید می‌کنند. براساس اصلی که تاکنون بیان شد موضوع قرق اختصاصی شکار از آنجایی که باعث گسترش بی‌رحمی و قساوت قلب در میان افراد می‌شود از جنبه آموزشی- تربیتی نیز کاملا مردود است. همت علاقه‌مندان به محیط‌زیست اعم از فعالان داوطلب و کارکنان رسمی باید معطوف به جایگزینی مشاغلی مناسب برای شکارچیان معیشتی باشد و نه این که اجازه دهند افرادی به صرف داشتن پول بتوانند برای تفریح دست به کشتار حیوانات بزنند. این خود تناقضی آموزشی- تربیتی است و در صورت ارتکاب چنین خبطی هیچ پاسخی به وجدان خود نخواهیم داشت.

یادداشت

۱۲۰ معضلی که ما را احاطه کرده است

حال شهر من خوب نیست!

مجتبی دلیر
روانشناس اجتماعی

آلودگی هوا، آلودگی‌های صوتی و نوری، پسماندهای شهری، متکدیان، معتادان، دروغ، فریب، بی‌اعتمادی، اجارنشینی و از دست رفتن دلبستگی به مکان و محل زندگی، خانه‌های اجاره داده نشده، خانه‌به‌دوش‌ها و بی‌خانمان‌ها، خانه‌های مجردی، خانه‌های قوطی کبریتی، برآیند محوری به جای فرآیند محوری، عجله، شتاب، بی‌حوصلگی و بی‌صبری، گرانفروشی و کم‌فروشی، کارت‌های اعتباری و اجناس قسطی، اجناس بی‌کیفیت و تقلبی، داروهای تقلبی، رفتارهای پرخطر، بیماری‌های مقاربتی مسری، سکته و بیماری‌های قلبی- عروقی، سرطان، شیوع اختلالات روانی، خستگی روانی، افسردگی اجتماعی، روابط سطحی، کمرنگ شدن حس نوعدوستی، افت همدلی، هراس و ترس‌های اجتماعی، تبعیض، تعرض و تضییع حقوق شهروندی، روابط بی‌پندوبار، ازدواج سفید و جشن طلاق، جابه‌جایی ارزش و ضدارزش، احساس حقارت و بی‌احترامی به بزرگترها، چشم و همچشمی، تجمل‌گرایی، فرقه‌گرایی و انحرافات مذهبی، مدگرایی، مدپرستی و خودنمایی، بدحجابی، سوءاستفاده از فضای مجازی، اعتیاد اینترنتی، نقض حریم خصوصی، شایعه و گوش به زنگی اجتماعی، بالارفتن سن ازدواج و نرخ طلاق، طلاق عاطفی، تله- تنگنا و تراژدی‌های اجتماعی، کاهش رفتارهای کمک‌رسانی و جامعه‌پسند، کاهش رفتارهای موافق اجتماعی، لوث مسئولیت، کاهش ادراک بهزیستی و رفاه‌اجتماعی، تبلیغات ناکارآمد رسانه‌ها، جرم و جنایت، روند رو به رشد پرونده‌های قضایی، خلأهای قانونی و دور زدن قوانین، خشونت خانوادگی، همسر و کودک آزاری، کودکان خیابانی و کودکان کار، فقر، گرانی و بیکاری، عدم امنیت شغلی، اهمال‌کاری و اتلاف اجتماعی در محیط کار، کاهش بهره‌وری اجتماعی، مشکلات کارگر و کارفرما، سوءاستفاده از قدرت، رکود اقتصادی و مشاغل کاذب، فروش تحقیق دانشجویی و پایان‌نامه، ترازل جایگاه علم و دانش، عدم تخصص‌گرایی، از دست رفتن کرامت متخصصان، حمایت ناکافی و مهاجرت نخبگان، افت تحصیلی و ترک‌تحصیل، سودجویی و ارایه خدمات تخصصی توسط غیرمتخصصان، هدر رفت منابع انرژی، آسیب به محیط‌زیست، ترافیک و تصادف‌های رانندگی، چهره‌های عبوس، خشم، خصومت و پرخاشگری، رفتارهای ضداجتماعی، اسیدپاشی، نزاع‌های خیابانی، دزدی، جیب‌بری و زورگیری، کلاهبرداری‌های روزآمد، پیامکی و اینترنتی، احساس استرس، اضطرار و اضطراب، از خود بیگانگی فرهنگی، غرب‌وشرق‌زدگی، بی‌برنامگی برای بازنشستگان و سالمندان، فقدان مهارت‌های اجتماعی، ارتباطی و شهروندی، فنی و مهندسی پنداشتن تمام مسائل شهری، کمتر از حد انتظار بودن فعالیت‌های داوطلبانه و خیریه، ضعف برنامه‌های رسانه ملی، پیش‌داوری‌های قومیتی، فقدان روحیه عذرخواهی گروهی، بی‌عدالتی ادراک شده، کاهش علاقه اجتماعی و دلبستگی‌های خویشاوندی، سست‌شدن پیوندهای اجتماعی، از دست رفتن سرمایه‌های اجتماعی، کمبود سرانه فضای سبز و اماکن تفریحی، افزایش امکانات در حوزه فساوری و کاهش کیفیت زندگی و ده‌ها مورد دیگر. حال شهر مرا خراب کرده‌است.

اما به‌راستی چرا حال شهر من خوب نیست؟ و چرا رفتارهای مغایر شهروندی زیاد شده و رفتارهای موافق شهروندی کاهش پیدا کرده است؟ یک پاسخ از جانب روانشناسان اجتماعی این است که افراد ساکن شهرهای بزرگ دچار «اضافه‌بار شهرنشینی» هستند. تصور کنید در حال قدم‌زدن هستید که ناگهان صدای جیغ کشیدن زنی را از پشت سر می‌شنوید. رو به عقب برگشته و می‌بینید زنی روی زمین افتاده است. هیچ نشانه‌ای از آسیب‌دیدگی اشکار یا اثری از خون مشاهده نمی‌کنید. زن پهلوی خود را گرفته و از درد به خود می‌پیچد. چه واکنشی به این موقعیت نشان خواهید داد؟ استنلی میلگرام، روانشناس اجتماعی مشهور معتقد است که واکنش شما کاملا به این بستگی دارد که در یک شهر بزرگ زندگی می‌کنید یا در یک شهر کوچک. اگر در شهر کوچکی زندگی کنید به احتمال زیاد توقف کرده و به زن کمک خواهید کرد. اما ساکنان شهرهای بزرگ بیشتر احتمال دارد که این موقعیت را نادیده گرفته و به راه خود ادامه دهند. میلگرام توضیح می‌دهد که علت این پدیده «اضافه‌بار شهرنشینی» است. افرادی که در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند دایما در معرض حجم زیادی از محرک‌ها هستند. محرک‌های بسیار زیادی در فضای چنین شهرهایی وجود دارد که پردازش آنها در یک زمان محدود خارج از توان فرد است. درنتیجه این هجوم محرک‌ها، اضافه‌بار را تجربه می‌کنیم که لازم است با آن کنار بیاییم. بنابراین، برای پردازش محرک‌ها اولویت‌بندی و برخی را انتخاب کرده و از سایر آنها چشم‌پوشی می‌کنیم. یکی از پیامدهای این کار درگیر نشدن در موقعیت‌هایی است که در آن فردی آسیب‌دیده و نیازمند کمک‌رسانی است.

افرادی که در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند دایما در معرض حجم زیادی از محرک‌ها هستند. محرک‌های بسیار زیادی در فضای شهرهای بزرگ وجود دارد که پردازش آنها در یک زمان محدود خارج از توان فرد است. درنتیجه این هجوم محرک‌ها، اضافه‌بار را تجربه می‌کنیم که لازم است با آن کنار بیاییم. بنابراین، برای پردازش محرک‌ها اولویت‌بندی و برخی را انتخاب کرده و از سایر آنها چشم‌پوشی می‌کنیم

در یک پژوهش، میلگرام از دانشجویان خود خواست تا به مدت ۱۰ روز سوار قطار شهری شده و از مسافران عکس بگیرند. پس از مدتی مسافران خواست تا عکس‌ها را بررسی کرده و بگویند که چند نفر آشنا در عکس‌ها مشاهده می‌کنند. در کمال تعجب تعداد افراد آشنایی که توسط ایشان شناسایی شد بسیار کم بود. ۸۹ درصد گفتند ما تنها یک آشنا می‌بینیم در صورتی که به‌طور متوسط با ۳ نفر از افرادی که عکس آنها را دیده بودند به مدت ۸ روز در یک کوپه سفر درون شهری داشتند. در نتیجه این آزمایش «غریبه‌های آشنا» نام گرفت. وقتی افراد دچار اضافه‌بار هستند زمینه را تهدیدآمیز حس می‌کنند و این ادراک تهدیدآمیز حس نوعدوستی و همدلی فرد را می‌گیرد. وقتی فرد در برابر محرک‌های زیادی قرار می‌گیرد زمان و وقت کمتری برای پردازش هر یک از محرک‌های ورودی باقی خواهد ماند و درنتیجه به‌صورت انتخابی با محرک‌ها و رویدادها برخورد خواهد کرد. گاهی این اضافه‌بار به دیگران منتقل می‌شود. متلا فرد تنش‌های محیط کار را به خانه جابه‌جا می‌کند. ممکن است او خشمی را که نسبت به همکار یا رئیس خود احساس کرده بر سر همسر یا فرزند خود خالی کند. یا با همسایه درگیر شود. اضافه‌بار همچنین موجب جدایی بین مردم می‌شود. افراد روابط خویشاوندی را کاهش می‌دهند. آنها سعی می‌کنند تا براساس اولویت‌ها ارتباط برقرار کنند و تا حد امکان روابط خود را برای کاهش اضافه‌بار ناشی از آن محدود کنند. از طرفی چون وظایف و مسئولیت‌ها در شهرهای بزرگ تخصصی و سازمانی شده است افراد در انجام رفتارهای داوطلبانه، نوعدوستانه، کمک‌رسانی و- کمتر شرکت می‌کنند. در شهرهای بزرگ گمنامی موجب عدم دخالت ناظران در موقعیت‌های اضطراری می‌شود و افراد از این طریق نیز از اضافه‌بار خود کم می‌کنند. اضافه‌بار می‌تواند باعث شود افراد صبر و تحمل خود را از دست بدهند و پرخاشگر شوند. تلاش برای کاهش اضافه‌بار شهرنشینی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم می‌تواند منجر به برخی از مشکلات و معضلاتی شود که در ابتدای این یادداشت به آنها اشاره شد.

پرونده

توان تربیتی خانواده ایرانی و فرزندآوری

سپیده اکبرپوران
کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

مدتی است که سیاست‌های جمعیتی کشور به سمت افزایش جمعیت سوق پیدا کرده و فرزندآوری مورد تشویق قرار می‌گیرد. در این نوشته قصد پرداختن به طرح تشویق فرزندآوری و سیاست‌های پیرامون آن را نداریم. بلکه می‌خواهیم یک گام به عقب برویم و «توان تربیتی» خانواده ایرانی را مورد بررسی قرار دهیم. پرسش ما نه از محاسن و معایب فرزندآوری، بلکه از خانواده‌ای است که بار تربیت این فرزندان را به دوش خواهد کشید.

البته مطالعات نظام‌یافته‌ای در مورد وضع خانواده‌های ایرانی و توان تربیتی آنها انجام نشده، اما کافی است آمارها و داده‌های پراکنده موجود را با کمی دقت و حوصله کنار هم قرار دهیم تا با تحلیل آنها بتوانیم تصویری واقعی از وضع خانواده ایرانی ارایه دهیم. طبیعتا اولین آماری که مورد توجه قرار می‌گیرد، آمار مربوط به طلاق است. طبق گفته صاحب‌نظران، در حال حاضر ۲۵ درصد ازدواج‌ها به طلاق حقوقی و ۵۰ درصد آنها به طلاق عاطفی منجر می‌شوند[1]. با این حساب فرزند ۷۵ درصد از خانواده‌ها، فرزندان طلاق خواهند بود. آسیب‌پذیری فرزندان از طلاق - اعم از حقوقی و عاطفی - بر کسی پوشیده نیست، به‌خصوص آن که بعضا آسیب‌های طلاق عاطفی، به جهت چونان رام و سرد خانواده بسیار بیشتر از طلاق حقوقی است.

جدا از این آمار تکان‌دهنده که برحجم بالای فروپاشی خانواده در ایران دلالت دارد، می‌توان آمارهای مربوط به وضع اخلاق در خانواده‌ها را مورد بررسی قرار داد. شاید بتوان با کمی تسامح بنیادی‌ترین اخلاق مربوط به خانواده را وفاداری زوجین به یکدیگر و پرهیز از روابط جنسی برون‌خانوادگی به شمار آورد. البته در این مورد نیز آماری که میزان پایبندی و عدم پایبندی زوجین به یکدیگر را نشان دهد وجود ندارد. اما آمار موجود در حوزه فحشا سست شدن اخلاق بنیانی خانواده را آشکار می‌سازد. برای مثال بنابر آمار ۱۰ تا ۱۲ درصد زنان خیابانی متاهل هستند[2] و در مقابل، ۷۵ درصد از مشتریان تن‌فروشی نیز به مردان متاهل اختصاص دارد[3]. ما نمی‌دانیم این افراد چه درصدی از کل خانواده‌ها را شامل می‌شوند اما حضور بالای متاهلان در حوزه فحشا (چه تن‌فروشان و چه مشتریان تن‌فروشی) حاکی از سست شدن اخلاق خانواده است که بیشترین تاثیر را در تربیت فرزندان دارد.

از دیگر آمارهای تکان دهنده در حوزه خانواده، آمار مربوط به مشکلات جنسی است بنابر اظهارات دکتر قربانی، مدیر درمان مرکز درمان ناباروری و سقط مکرر ابن‌سینا، نیمی از زوج‌های ایرانی از مشکلات جنسی رنج می‌برند[4]. پرواضح است که مشکلات جنسی می‌تواند در قالب ناهنجاری‌های رفتاری از جمله پرخاشگری و مواردی مانند آن بروز کند. با این حساب می‌توان تخمین زد که چه میزان بالایی از خانواده‌های ایرانی درگیر عواقب عاطفی و رفتاری ناشی از مشکلات جنسی هستند که جو خانواده را از سلامت عاطفی دور کرده و فرزندان را با خلأهای عاطفی و مشکلات روحی و روانی مواجه می‌سازد.

البته با اتکا به آمارهایی محدود نمی‌توان ادعای یقینی و قطعی در مورد وضع خانواده‌ها ارایه داد. اما آنچه مسلم است این که خانواده امروز ایرانی از نظر اجتماعی و روانی وضع شکننده‌ای دارد حتی اگر مشکلات اقتصادی را -که به سهم خود انواع مشکلات عاطفی، روانی و اجتماعی را به دنبال می‌آورد- کنار بگذاریم، همین شکنندگی اجتماعی و روانی کافی است تا خانواده‌های ایرانی را در حوزه تربیتی، دچار چالش ارزیابی کنیم. این ضعف و ناتوانی در شرایط حاضر (با تعداد کم فرزندان) نیز خود را نشان می‌دهد. برای مثال می‌توان به پایین آمدن سن مصرف سیگار و فحشا اشاره کرد. بنابر اظهارات دبیر جمعیت مبارزه با دخانیات کشور، متوسط سن مصرف سیگار به زیر ۱۰ سال کاهش یافته[5] و متوسط سن فحشا در مدت ۷ سال از ۳۸ سال به زیر ۲۰ سال رسیده و در حال حاضر کف این سن تا ۱۳ سالگی پایین آمده است[6]. همچنین میانگین سن دختران فراری ۹ تا ۱۷ سال اعلام شده است[7]. همه این ارقام نشان می‌دهد که در بعضی از حوزه‌ها تر فندهای تربیتی خانواده‌ها برای حمایت از فرزندانشان در مقابل آسیب‌های اجتماعی چندان کارساز نبوده و به قول بعضی از پدر و مادرها از پس همین یک فرزند خود هم بر نیامده‌اند!

با این اوصاف باید پیش از آن که از تعداد فرزندان خانواده‌ها سوال کنیم، وضع روانی و اجتماعی آنها را مورد پرسش قرار دهیم و پیش از فرزندآوری به بسترهای تربیتی آنها توجه کنیم.

۱. http://alef.ir/vdcb0ab5wrhbgap.uiur.html?204468

۲. به گفته دکتر حبیب‌الله مسعودی فرید، مدیر کل امور آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور، بر اساس آمارهای مراکز بازپروری سازمان بهزیستی، به آدرس http://www.parsine.com/fa/news/

۳. بنابر گفته دکتر لهوری، جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی، به آدرس http://fararu.com/fa/news/119047

۴. http://www.jamejamonline.ir/NewsPreview/1182954524373208940/news

۵. به نقل از معینی کارشناس آسیب‌های اجتماعی، در همایش بررسی آسیب‌های اجتماعی، به آدرس http://www.parsine.com/fa/news

۶. به نقل از مدیر کل دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی در سال ۸۶، به آدرس http://www.parsine.com/fa/news

۷. http://fararu.com/fa/news